

نه به انتخابات نمایی؛ سر فصل یک "اجماع ملی" برای سرنگونی

محمود خادمی

اگر به آفتاب (انقلاب و رهائی) پشت کنید تنها سایه (سیاهی و ظلمت رژیم) را می بینید.

«برتولت برشت»

در بیشتر کشورهای جهان با تغییر رئیس جمهور و یا پیروزی مخالفین مثلاً در انتخابات مجلس راه برای تغییرات اساسی و قانونی در کشور باز می شود؛ یعنی مخالفین با پیروزی کسب شده از چنان پتانسیل و قدرتی برخوردار می شوند که می توانند تغییرات بزرگ و دمکراتیک را در کشور عملی سازند. بنابراین اگر رأی مردم این کشورها در انتخابات محترم شمرده شود؛ انتخابات می تواند بستر ساز تغییرات اساسی در کشور باشد.

در حالیکه اما در کشور ما چنین نیست؛ زیرا در کشور ما ایران نه به رأی مردم در انتخابات احترام گذاشته می شود؛ نه انتخاباتی سالمی برگزار می شود و نه انتخاب شوندگان از قدرت و پتانسیلی برای ایجاد تغییر برخوردار خواهند بود. بعلاوه و مهمتر؛ هسته اصلی قدرت در ایران نه رئیس جمهور؛ نه مجلس و نه دیگر ارگانهای قانونی کشور — که ظاهراً برای احراز پست های آنها انتخابات برگزار می شود — بلکه "ولی فقیه" است که فراتر از قانون و انتخابات است و از راه انتخابات و قانون برگزیده نمی شود. پس در نظامی که تصمیم گیرنده اصلی آن "ولی فقیه" و نهادهای انتصابی وی مانند "شورای نگهبان"؛ "مجلس خبرگان"؛ "شورای تشخیص مصلحت نظام" و ... می باشند و قانون اساسی رژیم هم همین خودکامگی را توجیه قانونی کرده است با شرکت در انتخابات مسئله ای حل نمی شود و مشارکت مردم در انتخابات در تعیین سرنوشت آنان تأثیری ندارد. بنابر این در چنین رژیمی با توسل به اهرم انتخابات نمی توان به تغییرات اساسی در ساختار قدرت و یا تغییری در وضعیت زندگی مردم امید بست.

از طرف دیگر؛ در صورتی که افراد بتوانند از فیلتر شورای نگهبان

و دیگر موانع غیر قانونی با موفقیت عبور کنند و به مجلس شورای اسلامی وارد هم بشوند ؛ ورود به چنین مجلسی که هیچ سنخیتی با مجلس یک نظام جمهوری ندارد — و با اسلامی شدن آن ؛ خصلت عمومی و سراسری آن حذف گردیده است — و در راستای منافع دسته ای خاص که بنام دین و به نیابت از خدا جای " قدرت مردم " را اشغال کرده اند برنامه ریزی و قانون گذاری میشود ؛ چه فایده ای دارد ؟ . آیا جزء ایجاد شبهه در اذهان مردم سود دیگری دارد ؟

سحر آمیز کردن " کار زار انتخاباتی " در استبداد دینی — که انگار از امامزاده انتخابات معجزه ای بر می خیزد — توسط اصلاح طلبان و ایجاد شبهه نسبت به مجلسی — یک دوره ۴ ساله اکثریت کرسی های آن در اختیار اصلاح طلبان بود و هیچ معجزه ای روی نداد — که تصمیمات و مصوباتش در جایی دیگر تعیین تکلیف می شود ؛ در حقیقت چیزی نیست جز توجیه خائنانه مشارکت در انتخابات که البته با هدف سهم شدن در قدرت صورت می گیرد .

بنابراین وقتی گذار تدریجی به دموکراسی در این نظام از طریق انتخابات امر شدنی نمیباشد ؛ اصلاح طلبان و آقای خاتمی باید با روشنی و صراحت هر چه بیشتر به بی فایده گی شرکت در انتخابات رژیم اعتراف و بروشنی و بی هیچ ابهامی از هواداران شان بخواهند که در این انتخابات شرکت نکنند و بعد از اعلام بی اثری انتخابات در روند دموکراتیزه شدن کشور نیز باید مشخص کنند چه راهی برای پیشروی جنبش اجتماعی دارند و چه استراتژی سیاسی را تبلیغ و حمایت می کنند .

باید مشخص شود ؛ در شرایطی که کشور ما خیلی زود تر از تمام کشورهای عربی در گیر با تحولات اجتماعی ؛ بیشترین پیشرفت های ضروری یک تغییر دموکراتیک را دارا بود و بعد از آن نیز — با شدت گرفتن شرایط اسفبار اقتصادی ؛ اجتماعی و فرهنگی مردم — ضرورت تغییر رژیم روز به روز برای مردم بیشتر قابل قبول شده است ؛ در حالیکه مردم ایران شاهد تحولات پیاپی بزرگ سیاسی و انقلابات در کشورهای عربی هستند ؛ چرا جای ایران در این میدان خالی است ؟

پیش از پرداختن به چرایی این ابهام ؛ مختصری در باره وضعیت رژیم و بن بست اصلاحات توضیح می دهم :

الف — وضعیت رژیم و بن بست اصلاحات :

رژیم در حالی که هنوز از بحران جنبش سبز رهائی نیافته بود به بحران حاصل از اختلافات احمدی نژاد با ولی فقیه در غلطیده است ؛

بحرانی که مقامات رژیم آن را " جریان انحرافی " نام نهاده و آن را خطرناک تر از خطر مجاهدین خلق تصویر کرده اند .

سردار سرتیپ حسین همدانی (۲۵ شهریور ۱۳۹۰) : امروز وظیفه ما شناخت فریب و انحراف آنهاست (منظور باند احمدی نژاد است) زیرا اگر آن زمان مجاهدین و جریان انحرافی آنان را شناختیم ؛ اکنون نیز می توانیم این جریان انحرافی را که قد علم کرده و بسیار پیچیده تر از آن دوران است را نیز بشناسیم این جریان از چرخه ولایت خارج شده است و ما بازماندگان هشت سال دفاع مقدس نباید بگذاریم که به اهداف پلید خود برسند .

حجت الاسلام حیدر مصلحی وزیر اطلاعات رژیم هم می گوید : از نگاه جریان انحرافی ؛ بدست گرفتن کرسی ریاست جمهوری و کرسی های مجلس شورا تنها راه تغییر نظام است .

در مقابل این شاخ و شانه کشیدن های باند ولی فقیه ؛ احمدی نژاد هم می گوید : در راه استیفای حقوق ملت ؛ عقب نشینی نمی کنم . این بدان معنی است که ؛ اگر چه احمدی نژاد در جریان نزاع و اختلافات اش با خامنه ای بر سر استعفای مصلحی موقتا " تمکین کرده بود ولی این تمکین بهیچوجه به معنای تسلیم شدن وی به خامنه ای نیست و هیچ آتش بس و صلحی در میان نیست و نبرد گرگها ادامه دارد .

بنابراین ؛ در شرایطی با طغیان احمدی نژاد در برابر ولی فقیه — که منجر به شکست سیاست یکدست سازی رژیم که تقلبات انتخاباتی ۸۸ به خاطر آن صورت گرفته بود شده است — مواجه هستیم که بدلیل جنایات و خونریزی های بی شمار رژیم طی این دو سال در حق مردم و زندانی کردن تعدادی از سران اصلاح طلب ؛ راه بازگشت به گذشته (دوران مشارکت با اصلاح طلبان) و آشتی با اصلاح طلبان و مشارکت مجدد آنها در قدرت هم به روی رژیم بسته است . این بدان معنی است که رژیم برای بقا و ادامه حکومت خود — تا سرنگونی بدست های پر توان مردم و جوانان ایران — هیچ راهی جز سرکوب هر چه بیشتر در پیش رو ندارد .

احمدی نژاد در واقع ؛ پاسخ ضروری رژیم برای برخورد با اصلاحات به بن بست رسیده و بحران های سیاسی ایجاد شده در دوران ریاست جمهوری خاتمی بود و از جانب ولی فقیه برای قلع و قمع اصلاح طلبان — و متوقف کردن پیشروی های جزئی که مردم در دوران خاتمی بدست آورده بودند — انتخاب شده بود. عجیب است که اکنون همین احمدی نژادی که

آمده بود تا تغییرات و اصلاحات خاتمی را متوقف و سرکوب نماید خود برای ادامه حکومت و خارج کردن آن از گرداب بن بست ها مجبور شده است به تغییراتی در درون نظام دست بزند و برای دست یابی به اهدا فش مجبور شده است در مقابل " ولی فقیه " قد علم کند . این یعنی ؛ در حالیکه عمر و بقاء رژیم در گرو تغییر و اصلاح است ؛ با این حال رژیم ظرفیت کوچکترین تغییر و اصلاح را ندارد و هر تغییر و اصلاحی در درون رژیم پیش از هر کس توسط خود ولی فقیه بلوکه و به بن بست کشانده می شود . بنابراین دور تسلسل بی حاصل تغییر و اصلاحات می تواند تا سرنگونی رژیم ادامه یابد .

هر بار که جناحی از رژیم قدرت اجرائی و یا مقننه را در دست می گیرد و می خواهد که راه حل خود را برای برون رفت از بن بست اقتصادی ؛ سیاسی و فرهنگی به جریان اندازد با مخالفت آشکار جناح مقابل مواجه شده و راه پیشروی وی مسدود می گردد . یعنی در حالیکه ضرورت تغییر به عنوان تنها راه حل خروج از بن بست بحران های گریبانگیر بیک امر قطعی تبدیل گشته است ؛ ولی فقیه و باند حاکم رژیم از ترس اینکه هر تغییر و اصلاح سیاسی ممکن است پای مردم را به صحنه بکشاند و پایه های نظام را بلرزاند ؛ راه هر تغییر و اصلاحی را بسته است .

تجربه چهار سال حکومت به احمدی نژاد نشان داده است که ؛ بدون اقتدار تام و تمام اجرائی — که الزاما" به معنای تصفیه حساب با ولی فقیه و کوتاه کردن دست روحانیت و انواع ارگان های وابسته به آنها در قدرت است — نمی تواند گامی در جهت حل بن بست های داخلی و خارجی رژیم بر دارد . بنابراین وی بعد از حذف اصلاح طلبان ؛ می خواهد با نشانه رفتن اتوریته روحانیت و ولی فقیه و با به چالش کشیدن قدرت آنان ؛ راه را برای تبدیل شدن خود به یگانه قدرت بلامنازعه در درون رژیم هموار کند ؛ شاید بتواند راه گریزی برای نجات از بن بست های نظام بیابد .

فرق تغییرات مورد نظر احمدی نژاد با تغییرات شکست خورده رو به غرب دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و اصلاحات نیم بند و به گیل نشسته خاتمی در این است که بر خلاف آندو ؛ دامنه تغییرات احمدی نژاد وسیع است و چهار چوب های نظام را پشت سر خواهد گذاشت و سمت گیری نهائی آن بوجود آمدن یک دیکتاتوری غیر دینی است . وی میخواهد پروژه خود را با تکیه به ناسیونالیسم ایرانی و سوءاستفاده از ارزشها و سنن ملی و با کاستن از فشار های اجتماعی و افزایش تدریجی آزادیهای فردی و برقراری رابطه عادی با غرب و

امریکا به پیش برد ؛ تا بدین ترتیب چهره مقبولتری از خود و جمهوری غیر دینی اش به مردم ایران — که از ستم آخوندها ناله و فغان سر میدهند — و جهانیان — که از تروریسم و بنیاد گرائی رژیم به ستوه آمده اند — ارائه دهد و راه کشور را بسوی جامعه جهانی و نظم سازی مدرن بگشاید ؛ تا هم نظام از انزوای سیاسی مرگبار نجات یابد و هم اقتصاد ویران و بیمار کشور با اقتصاد جهانی پیوند بخورد . وی امیدوار است با این اقدامات بتواند بن بست های لاعلاج نظام را در هم بشکند و از سقوط آن جلوگیری نماید .

غافل از اینکه ؛ اولاً " احمدی نژاد خود بدترین نفر برای پیشبرد سناریوی تغییر به سمت غرب است ؛ چرا که اولاً " وی چهره ای منفور به لحاظ داخلی و غیر قابل پذیرش از طرف مردم ایران است و به لحاظ خارجی هم چهره ای جنجالی و تنش زا با غرب و متحدانش در منطقه است و بحران پشت بحران در رابطه اش با کشورها ایجاد میکند ؛ بنابراین از نظر غرب وی چهره ای مطلوب و اعتماد بر انگیز نیست . ثانیاً " هر تغییری که وی بخواهد ایجاد کند ؛ اعتراضات مردم ناراضی از کلیت رژیم را بدنبال دارد و اصلاً " ممکن است با تبدیل شدن سناریوی تغییر ساختار دینی نظام به سناریوی سرنگونی نظام وی فرصت هیچ تغییری پیدا نکند .

حال در آستانه انتخابات مجلس ؛ از آنجا که این انتخابات میان دو جناح باند اصولگرا بر گزار میشود ؛ اگر با شدت گیری اختلافات ؛ رژیم مجبور به جراحی احمدی نژاد (کنار گذاشتن وی با ساز و کار قانونی یعنی مجلس ؛ شورای نگهبان و یا حکم حکومتی خامنه ای) شود و مانع شرکت افراد باند وی در انتخابات گردد . درگیری و منازعات بین جناح ها شدت گرفته و به حد غیر قابل کنترلی خواهد رسید . در این صورت بهترین موقعیت برای ورود — مردم معترض و نیروهای سیاسی مخالف — به میدان فراهم شده است و چه بسا که این بار نه از تاک انتخابات اثری به جا ماند و نه از تاک نشانان آن .

و اگر جناحهای درونی رژیم موقتاً " به توافقی برسند و با همین اختلافات و دشمنی ها با هم در انتخابات مجلس شرکت کنند . به خاطر جنگ و دعوا های دو جناح متخاصم اصولگرا بر سر دخالت های شورای نگهبان ؛ تقلبات گسترده و سایر دخالت ها و به نظر نمی رسد رژیم سالم از این کار زار انتخاباتی جان بدر برد . ضمن اینکه روشن است که مردم و مخالفین رژیم نباید از پیروزی هیچکدام از طرفین این جنگ و دعوا حمایت کنند .

ب — جنبش سبز رکود و توقف . چرا ؟

در حالیکه در کمتر از یکسال ؛ سه تن از دیکتاتور های قدیمی و استخوان دار منطقه سرنگون شده اند و شمارش معکوس برای سرنگونی دیکتاتورهای یمن و سوریه نیز شروع شده است ؛ جنبش سبز مردم ایران که می توانست پرچمدار تغییر و سرنگونی در منطقه باشد به کوما رفته و دچار سکون و انفعال شده است . چرا ؟

خشونت و سرکوب افسار گسیخته رژیم البته تأثیر گذار و مؤثر بوده است ولی عامل تعیین کننده نبوده چرا که سرکوب ؛ کشتار و خونریزی در کشورهای عربی بخصوص در سوریه — یار و متحد استراتژیک منطقه ای رژیم — اگر بیشتر از سرکوب ها در ایران نباشد از آن کمتر هم نیست . مردم سوریه علیرغم بیش از ۳ هزار کشته و مجروحان بیشمار ؛ سرکوب مستمر و زندانیان زیاد — بعد از ۶ ماه — هنوز هم همچنان در خیابانها به اعتراضات ادامه می دهند . بنابراین روشن است صرف سرکوب رژیم نمی تواند مردم را به تمکین و تسلیم وا دارد و باعث شود که مردم ایران نتوانند مانند دیگر کشورهای منطقه به عمر ننگین این رژیم — که در این سالیان دراز برای مردم ایران جز سیه روزی و مصیبت حاصلی نداشته است — خاتمه دهند . پس عامل اصلی و یا عوامل این رکود و توقف چه می باشد و چه کسانی مقصر این وضعیت می باشند ؟

یکم — پراکندن ترس از انقلاب و رادیکالیسم :

وقتی گذار تدریجی به دموکراسی از طریق انتخابات مقدور نیست ؛ وقتی رژیم همه راه های مبارزه قانونی و مسالمت آمیز را بسته است و حتی راهپیمایی سکوت توصیه شده از جانب سخنگویان جنبش سبز را نیز تاب نمی آورد . یا باید مردم مبارزه و اعتراض بر علیه رژیم را تعطیل کنند و به نکبت این رژیم پلید و مرگ تدریجی تن بسپارند یا همانند مردم کشورهای عربی بی توجه به توصیه های سازش کارانه اصلاح طلبان در خیابان بمانند و پر توان به اعتراضات خود ادامه داده و راه انقلاب و سرنگونی برای تغییر رژیم ؛ را انتخاب کنند . ضرورت بکار بستن شیوه های انقلابی — که الزاما" به معنای ترویج خشونت نیست — اکنون دیگر اجبار رهائی از چنگال اهریمنان حاکم بر کشور و ادامه مبارزه تلقی می شود و از ضرورت سرنگونی رژیم و به میدان کشاندن و فعال کردن همه اقشار و لایه های اجتماعی ناشی می شود .

اما ترس موجود در جامعه ؛ از انقلاب و سرنگونی این راه را بسته و

کور کرده است . این ترس عمدتاً " بوسیله اصلاح طلبان به درون جامعه ساری و جاری می شود . آنان آنچنان تصویر مهیب و ترسناکی از انقلاب و سرنگونی رژیم ساخته اند که بعضاً " مردم از ترس سرنگونی به وضعیت موجود رضایت داده اند . آنان مردم را از هم پاشیدگی شیرازه کشور ؛ خطر فرضی که تمامیت ارضی و امنیت کشور را تهدید می کند ؛ بروز جنگ داخلی و ... ناشی از یک انقلاب می ترسانند ؛ در حالیکه تجربه کشورهای عربی که پیش روی مردم است و آنان می توانند این تجربه را ببینند این است که ؛ دیکتاتورها می توانند سرنگون شوند بدون اینکه هیچیک از عواقب سوء ی که اصلاح طلبان مدعی اند — در اثر یک انقلاب در کشور به وقوع می پیوندد — در این کشورها انفاق افتاده باشد .

منشاء این هراس افکنیِ دروغین اصلاح طلبان و رهبران جنبش سبز از انقلاب و سرنگونی رژیم ؛ این است که خود از درون این حکومت بر خاسته اند و نمی خواهند که تمامیت این رژیم پلید در اثر انقلابی مردمی به زباله دان تاریخ سپرده شود . روشن است ؛ تا زمانی هم که این رهبران تمامی تعلقات و رشته های وابستگی به این نظام دینی را قطع نمایند نمی توانند یک موضع تهاجمی و انقلابی به نفع مردم اتخاذ نمایند .

همچنین ؛ اصلاح طلبان بدلیل ماهیت سازشکارانه شان با رژیم و حاکمیت اندیشه های محافظه کارانه ؛ از موضعی تهاجمی و رادیکال که ضرورت تغییر این رژیم است بر خوردار نمیباشند ؛ به همین دلیل هم ؛ نه می توانند دینامیزم لازم — برای استمرار قیام تا سرنگونی رژیم — را در میان مخالفین ایجاد نمایند و نه میتوانند تفاهم ارتباطی لازم برای بسیج تمام عیار همه نیروهای سیاسی مخالف را ایجاد نمایند . این ناتوانی نه تنها راه ورود آنان و مردم را به یک تجربه ملی بسته است بلکه در بیشتر مواقع مانع و ترمز پیشروی جنبش اعتراضی مردم شده و یا آن را به بیراهه سوق داده است .

اکنون دیگر به نظر می رسد که ؛ بعد از دو سال و نیم تجربه نا موافق مبارزه و بن بست در اصلاح رژیم ؛ وقت آن فرا رسیده که اصلاح طلبان اگر می توانند راه حرکت اعتراضی مردم را بسوی سرنگونی رژیم هموار کنند و اگر نمی توانند صادقانه از مسیر اعتراضات مردم فاصله بگیرند و بگذارند آنچه که خواست اکثریت مردم ایران است توسط فرزندان رشید این ملت تحقق یابد . در یک کلام ؛ جنبش اعتراضی مردم به رهبرانی نیاز دارد که در ادامه این استبداد دینی هیچ منفعتی نداشته باشند و بتوانند قاطعانه فرمان بسیج برای سرنگونی

تمامیت این رژیم را صادر کنند .

دوم — درک غلط از مبارزه مسالمت آمیز :

مطلق کردن مبارزه مسالمت آمیز و عاری از خشونت — بدون مشخص کردن مرز های آن — باعث رخنه ترس و تردید در میان معترضین شده و می شود . وقتی به معترضین تلقین می شود که در برابر سرکوب وحشیانه و قلع و قمع قوای سرکوبگر از خود دفاع مشروع نکنند و جسم بی دفاع خود را آماج گلوله ها ؛ ضربات باتوم و دیگر آلات سرکوب قرار دهند ترس بر مردم غلبه میکند و کم از کم حضور در اعتراضات خود داری می کنند .

رهبران جنبش اعتراضی باید برای شرکت گسترده مردم در اعتراضات خیابانی ؛ راه های خنثی کردن و غلبه بر ظرفیت سرکوبگری قوای سرکوبگر رژیم را بیابند . اکنون که دیگر ؛ رژیم به زور و سرکوب عریان می خواهد به حکومت اش ادامه دهد ؛ روشن است که جز با خنثی و بی اثر کردن قدرت سرکوبگری او راهی برای عقب نشینی و شکست دشمن وجود ندارد .

با توجه به جسارت و بی ترسی زاید الوصف جوانان ایران در مقابله با دشمن و آمادگی و توانائی آنان برای مقابله با قوای سرکوبگر (که گوشه هائی از آن در اعتراضات پرشور مردم در ۲۵ بهمن سال گذشته به نمایش در آمد) ؛ باید به آنان توضیح داده شود که حق دفاع از خود هیچ مغایرتی با مبارزه مدنی و مسالمت آمیز ندارد و این حق هم در اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد تأکید قرار گرفته و هم از قدیمی ترین حقوق تمدن مدرن می باشد ؛ باید دست آنان برای گوشمالی ستمگران و سرکوبگران باز گذاشته شود و برای حضور پر شور مردم و تداوم حرکات اعتراضی خیابانی باید برنامه دفاع از خود و همزمان شان در مقابل قوای سرکوبگر ولی فقیه آموزش ؛ برنامه ریزی و تدارک دیده شود و برای این منظور سازماندهی های لازم صورت گیرد .

سوم — بی اعتمادی به ماهیت اصلاح طلبان :

ما با غیبت یک اپوزیسیون واقعی و رادیکال در برابر استبداد دینی حاکم مواجه ایم ؛ اصلاح طلبان و اکثر مسئولان و دست اندر کاران جنبش سبز هنوز از رویای شیرین دوران مشارکت در حاکمیت با سر دمداران کنونی نظام در نیامده اند و هنوز با ولی فقیه جنایتکار و قانون اساسی این نظام دینی مرز بندی نکرده اند . دغدغه دینی اصلاح طلبان و رهبران جنبش سبز بر دغدغه ملی آنان چیرگی دارد . صرف

مخالفت اصلاح طلبان با احمدی نژاد نمی تواند اعتماد مردم و مخالفین این رژیم را به مبارزه ؛ ایستادگی و فداکاری جلب نماید . مردم از خود می پرسند چرا باید برای جمهوری اسلامی دیگری و ولایت فقیه به روایت خاتمی جان خود را فدا کنند ؟

در شرایطی که دیگر اصولگرایان هم کنار زدن احمدی نژاد را در دستور کار خود قرار داده اند و برای برکناری او زمینه چینی و برنامه ریزی می کنند . مردم از خود می پرسند در حالیکه باند ولی فقیه با کمک مجلس ؛ شورای نگهبان و حکم حکومتی ولی فقیه میتواند راحت تر و حداقل بدون درد سر برای مردم ؛ احمدی نژاد را کنار بزند دیگر چه نیازی به اصلاح طلبانی که تمامی مشکلات را در ریاست جمهوری احمدی نژاد می بینند و مردم را برای برکناری وی به خیابان می کشانند می باشد ؟ و سئوالهای بی شما دیگر.....

ج — اجماع ملی برای سرنگونی :

اختلافات باندهای اصولگرا که در واقع نبرد و صف بندی آشکار خامنه ای و احمدی نژاد است هر روزه — بدلیل بحرانهای اقتصادی ؛ فساد و ناکار آمدی سیاسی ؛ گسترش قیامهای عربی و ... — ابعاد تازه ای به خود می گیرد و تشدید می شود . این بحران ها بخصوص بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ شدیدتر هم شده است ؛ روال کار معمول رژیم را بهم زده و آن را تماما " مختل کرده است ؛ بطوریکه دیگر حتی کارکرد روتین اداری رژیم نیز بهم خورده و جایگاه ارگانهای اصلی و با نفوذ حکومت از جانب سران حکومت زیر سؤال رفته است . احمدی نژاد با بی محلی به مجلس و قوه قضائیه و رأی شورای نگهبان رژیم ؛ برنامه خود را پیش می برد ؛ مجلس برای رئیس جمهور شاخ و شانه می کشد ؛ قوه قضائیه احمدی نژاد را تهدید به محاکمه می کند و احمدی نژاد برای ولی فقیه و حکم حکومتی وی تره هم خورد نمی کند و ... بطوریکه این اختلافات ممکن است یکی از خونین ترین درگیریهای تاریخ حیات جمهوری اسلامی تبدیل شود . حساسیت این مرحله ؛ برنامه ریزی برای سرنگونی رژیم را که در گرو هم بستگی و یک تفاهم ملی است را بیش از هر زمان دیگر ضروری می سازد .

این شرایط بحرانی — که انتخابات پیشروی مجلس باز هم آن را شدید تر خواهد کرد — ممکن است فروپاشی خود به خودی رژیم را بدنبال داشته باشد ؛ متأسفانه یک فروپاشی بدون کنترل و دخالت نیروهای جنبش ؛ ممکن است الزاما " به نفع مردم و کشور نباشد . بدون مبارزه جهت دار ؛ بدون حزب ؛ سازمان و جریان رهبری کننده قیام مردم ؛

تنها صِرف شورش و عصیانِ مردم الزاما" به نظام بهتری منجر نخواهد شد .

بنابراین در شرایطی که سرنگونی دیکتاتور های منطقه ؛ انقلاب و سرنگونی را در ابعادی کلان وارد مناسبات سیاسی و اجتماعی کرده است و در شرایطی که حضور طیف های گسترده از گرایشهای سیاسی و اجتماعی در اعتراضات بعد از انتخابات ؛ خصلت توده ای بودن اعتراضات مردم را بارز کرده است . وظیفه ملی احزاب و سازمان های سیاسی — گرایشهای مختلف — مخالف رژیم است که ؛ چنین فرصتی را مغتنم شمرده و با ایجاد اتحاد و همبستگی ملی میان خود به عمر ننگین این حکومت پایان دهند .

در چنین شرایطی تغییر دمکراتیک در ایران در گرو همدلی و رسیدن بیک توافق ملی میان احزاب و سازمان های مختلف سیاسی برای سرنگونی این رژیم می باشد .

arezo1953@yahoo.de